

شاعران سرود گوی و آشنا بموسیقی

نوشته حسینعلی ملاح



جلال الدین مولوی

بی‌گمان برای برخی کسان شگفت‌آور است که در این مقام نام عارف ربانی و شاعر روحانی: **مولانا جلال الدین محمد مولوی بلخی معروف به ملای روم**، بعنوان موسیقی‌دان یادشود - بی‌درنگ باید گفت که نام مولانا مطلقاً بدین نیت زیب این دفتر نشده است، و اگر از او و احوالش یاد می‌کنیم منحصرآ بخاطر موسیقی‌شناسی و شور و جذبه و ناآرامیش در برابر **سماع** است، و باز از آن روزنه برزندگانی این شاعر عارف می‌نگریم که: «ساعتها و روزها باشمس خلوت می‌کرد و بجای نماز و روزه و وعظ، به **سماع و رقص و وجد می‌پرداخت**»

ملای روم، شرح احوال خود را از زبان «نی» که یکی از سالخورده‌ترین و ساده‌ترین سازهاست بیان می‌کند:

بشنو این نی^۱ چون حکایت می‌کند

از جدائی‌ها شکایت می‌کند

اوبی شک یارای آنرا داشته است که وسیله دیگری را برای تبیین احوال خود برگزیند، اما چرا فی را، چرا يك آلت موسیقی را انتخاب کرده است^۲؟

«نی» ماجراها دارد - افسانه ادمت Admet شاه و اپولن، داستان اسکندر ورازگشائی نی - ماجرای اسرار الهی و بیانش از سوی پیامبر اسلام به حضرت علی، و افشای آن از زبان نی - و افسانه‌هایی که بعدها لرمانتف^۳ از زبان نی شنیده است، همه و همه، این ساز ساده روستائی را به پایگاهی چنان رفیع کشانده است که عارفی چون ملای روم، رازدل خود را در آوای نی می‌شنود و شور و اخگر درونی خویشتن را در بانگ آن منعکس می‌بیند:

آتش است این بانگ نای و نیست باد

هرکس این آتش ندارد نیست باد

آنچه نی در گوش مولوی گفته داستان عشقها و هوسهای جسمی نیست «... سرگذشت سیروسفر روح است در عوالم و آفاقی که او را از اصل خویش بدور افکنده است و این داستان را مولوی از همه چیز، از هر چیز که میتواند ترجمان روح شود شنیده است و حتی رباب نیز بادل تنگ و جگرهای کباب

۱ - در شرح مثنوی شریف (ج ۱، اول) تألیف شادروان بدیع الزمان فروزانفر بدین نحو ثبت شده است که بنظر درست تراز وجه: «بشنو از نی.....» می‌آید.

۲ - دکتر مارگریت، در سلسله مقالات «تصوف در ایران» و «مولانا بلخی» نوشته است: «رسم نواختن نی را در رقص و سماع عارفانه، اول بار مولانا بنانهاد.» مجله روزگار نو.

۳ - Lermontov از زبان نی حکایت دختری را می‌شنود که از ستم زن پدر بجان آمده و به وسوسه پسرزن پدر به بیابان پناه می‌برد - وقتی تلاش این پسر نابکار برای کامجویی به ثمر نمی‌رسد او را می‌کشد و جسدش را در چاه می‌اندازد از آن چاه نئی می‌روید و شبانی از آن نائی می‌سازد و چون در آن می‌دمد راز آشکار می‌گردد.

همین قصه را در گوش جاننش خوانده است.»

مولانا جلال‌الدین بسال ۶۰ هجری در بلخ زاده شد، نخستین آموزگار او پدرش محمد حسین ملقب به بهاء‌الدین بود - سپس در خدمت برهان‌الدین محقق ترمذی شاگردی کرد و سرانجام با عارف بینادلی بنام شمس‌الدین تبریزی آشنا شد و چنان شیفته و مجذوب نفس‌گرم و جاذبه‌معنوی وی گردید که از تدریس و قیل و قال مدرسه پای بیرون کشید و جزء مریدان او درآمد.

گفتار و کردار شمس دگرگونی شگفتی در حال و اندیشه وی بوجود آورد، میگویند: «شمس در مقام وجد و شوق، عنان اختیار از دست میداده و مضمرات درون را بیزبان می‌آورده و در برابر معتقدات قشری عوام بی‌باز بوده و اسرار افاش می‌کرده و بساط سماع و طرب عارفانه را بی‌باکانه می‌گسترده است.»

شمس تبریزی را میتوان روح شکل یافته ابوسعید ابی‌الخیر (مستوفی بسال ۴۰ هجری) پنداشت - ابوسعید از قدیمی‌ترین کسانی است که نظریه وحدت وجود را در خراسان پراگند و **قول و سماع** را در میان خانقاهیان متداول ساخت - می‌نویسند: «ابوسعید چنان به وجد و سماع اعتقاد داشت که مریدان را گفته بود اگر صدای مؤذن بشنوید از رقص نایستید.»

شمس نیز چنین بود و مرید خود را نیز چنین پرورد - گفتار مولانا جلال‌الدین ازین پس «هم‌عقل را در بن بست تسلیم و تصدیق می‌اندازد و هم روح را از شور و هیجان لبریز می‌کند.»

مولانا به موسیقی بانظری دیگر می‌نگریست و باگوشی دیگر می‌شنید

آینه‌ام آینه‌ام مردمقالات نیم

دیده شود حال من از گوش شود چشم شما

سماع برای او عبادت بشمار می‌آمد و پایکوبی و دست‌افشانی نشانه نا

آرامی و وجد و شوق وصول به معشوق می‌نمود....

جان کمالست و ندای او کمال

مصطفی گویان «ارحنا یا بلال»

۱- تاریخ ادبیات ایران - ص ۲۸۵ تألیف شادروان دکتر رضا زاده

شفق .

۲- اسرار التوحید - ص ۷۷

ای بلال ، افراز بانگ سلسلت
زان **دمی** کاندردمیدم در دلت
زان **دمی** کارم از آن مدهوش گشت
هوش اهل آسمان بیهوش گشت
مصطفی بی خویش شد زان خوب صوت
شد نمازش از شب تعریس فوت
سر از آن خواب مبارک بر نداشت
تا نماز صبحدم آمد بچاشت^۱

از این زمان است که : نی - رباب - چنگ و بربط در دیده او آلاتی
گرانقدر و معزز جلوه می کنند ، و مطرب ، در نظرش موجودی قابل ستایش
و در خور احترام جلوه گر می شود تا آنجا که از زبان خداوند او را «بنده ای
خاص و محترم»^۲ خطاب می کند.

عشق به موسیقی و تداوم در امر استماع **سماع** ، ذوق خفته وی را
بیدار می کند و در طریق تدارک مجالس سماع تحریکش می کند و در راه یافتن
وزن های طرب انگیز شعری راهنمایش می شود.^۳

بیائید بیائید که گلزار دمیدست بیائید بیائید که دلدار رسیدست

* *

مرده بدم زنده شدم ، گریه بدم خنده شدم
دولت عشق آمد و من ، دولت پاینده شدم

* *

نه شبم نه شب پرستم که حدیث خواب گویم
چو غلام آفتابم ، همه ز آفتاب گویم

رتال علوم انسانی

ای قوم به حج رفته کجائید کجائید

معشوق همینحاست بیائید بیائید
و دهها وزن شادی بخش دیگر ثمره همین آشنائی با موسیقی است که

۱- مثنوی چاپ نیکلسون - ص ۱۲۱

۲- در داستان «پیرچنگی» مثنوی

۳- برخی براین عقیده اند که ، «آهنگ مثنوی را خود مولانا» برای
اشعارش برگزیده است. تا کجا این سخن روا باشد نمیدانم.

از رامش خانه دل او تراوش کرده و با کلمات آمیخته و برضحایف جاری شده است .

مولوی را باید از سلسله جنبانهای سماع صوفیه دانست - پیروان او که بعدها به **مولویه** مشهور گشته اند در حفظ و نگاهداری سنت‌های موسیقی تأثیر بسزائی داشته‌اند.

وی بسال ۷۱۲ هجری در قونیه درگذشت و در تربت پدر مدفون گشت .



پروپشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی